

نشریه دانشکده ادبیات تبریز

تابستان سال

۱۳۴۶

از آقای محمد تقی دانش پژوه

داوری فیض کاشانی

میان

پارسا و دانشمند

دانشمند فقیه عارف اخباری شیعی فیض کاشانی (۱۰۰۷-۱۰۹۱) در محاکمه و دوری میان صوفیان و فقیهان رساله‌ای لطیف دارد که در نسخه بنام «رسالة محاکمة بین المتصوفة و غیرهم تألیف آخوند فیض دام فیضه» خوانده شده است. او در دو فهرستی که برای نوشته‌های خود تدوین نموده یکی در ۶۲ سالگی در تاریخ ۱۰۶۹ که در حاشیه امل‌الآمل چاپ شده است دیگری بیست و یک سال پس از این در ۸۳ سالگی در تاریخ ۱۰۹۰ و یکسال پیش از مرگ خود در هیچ یک از این دو آشکارا ازین «محاکمه» نام نبرده است مگر اینکه در هر دو فهرست اشاره کرد که پرسشهای بسیاری پاسخ نوشته‌ام و از آغاز و انجام همین محاکمه هم برمی‌آید که پرسشها ای کرده و در طوماری نوشته بودند و از او پاسخ آنها خواستند و او این رساله را نوشته و همه پرسشها را یکجا نه تک تک پاسخ گفته است.

در پایان آن از سه رساله او یاد شده است یکی زادالسالك دیگری الفت‌نامه

که هر دو را میان ۱۰۴۰ و ۱۰۵۰ نوشته سومی ترجمه الشریعه که آنرا بدستور شاه عباس دوم صفوی (۱۰۵۲-۱۰۷۷) تدوین نموده است پس او این محاکمه را باید دست کم پس از ۱۰۵۲ نوشته باشد. این پرشمشها گویا بدستور مخالفان ازو شده است و از دانشمندان معاصر او دو تن از فقها را نام می‌برند یکی شیخ علی شهیدی دیگری مولی محمد طاهر قمی که میان آنها و فیض خوب نبوده است (روضات ص ۵۱۶) میدانیم که مجلسی دوم نیزچندان با صوفیان خوب نبود ولی با فیض دشمنی نکرده بلکه او را در پایان بحار از مشایخ اجازه خود شمرده است.

اردبیلی نیز در جامع الرواة (۲: ۴۲) ازو بسیار ستوده است. میان همین مجلسی و میرلوحی نیز جنگی سخت درگرفته بود و میرلوحی بسیار بار تاخته و گستاخی‌ها نموده است (فهرست دانشگاه از نگارنده ص ۱۲۱۱ و ۱۴۹۷) و جنگ ایندو درست مانند ستیزه ایست که فیض با شیخ علی شهیدی و محمد طاهر قمی باهم داشته‌اند و يك گوشه آن بجنگ میان فقه و تصوف برمیخورد و این برخورد مدرسه و خانقاه در زمان صفویان که گویا پس از دشمنی شاه عباس با قلندران میان ۹۸۵-۱۰۰۰ آغازگشته بود (فهرست آقای منزوی ۲: ۶۰۸) یکی از مواردش همین جنگ و ستیز میرلوحی سبزواری و مجلسی دوم است. این مرد روی دشمنی با مجلسی کور نیای ادحافظ ابو نعیم سپاهانی (۱) دانشمند نامور ایران را بنام اینکه سنی است دستور داد که ویران کنند (تذکره القبور یا رجال اصفهان آخوند عبدالکریم گزی ص ۱۲۲) (جایگاه آن در گورستان آب بخشان سپاهان بیرون دروازه یزد در کنار خیابانی که یزد میرود از سوی راست نرسیده بشهرستان در خانه‌ای گلی بی سنگ لوح میباشد) شاید روی همینها بود که مجلسی دوم ناگزیر شده بود در رساله

۱- مجلسی یکم در اجازه‌ایکه در تاریخ ج ۱ ر ۱۰۶۸ و در اجازه دیگر بی تاریخ که پسر خود داده از حافظ ابی نعیم احمد بن عبدالله بن مهران اصبهانی (۳۳۶ - ۴۳۰) یاد کرده و او را نیای خویش و مقبول نزد خاصه و عامه و صاحب کتاب حلیة الاولیاء خوانده است (همان فهرست دانشگاه ص ۱۱۳۴ و ۲۵۷۰)

اعتقادات تصوف پدر خود را انکار کند با اینکه از مجلسی یکم رساله‌ای در انگیزش بر ریاضت و سلوک بنام « تشویق السالکین » بفارسی هست که در آغاز آن از او دانسته شده است و مجلسی دوم هم در پاسخ سه پرسش ملا خلیل قزوینی درباره راه فیلسوفان و روش مجتهدان و اخباریان و راه فقیهان و صوفیان رساله‌ای در دو بیت نوشته است و گفته‌اند که گویا برای خوش آیند در بار و قزلباش و ستایش از پدران شاه بوده است. این دو در ۱۳۱۱ بچاپ رسیده است (ذریعه ۴ : ۱۹۲ و ۵ : ۱۸۷) پاسخ مجلسی دوم که در آغاز آن از او نام برده شده در طرائق الحقائق (۱ : ۳ - ۱۵۱) دیده میشود و در آن روی سخن با چند تن است. همچنین در مقالات الحنفی مقامات شمس العرفا از سید عبدالحجّه بلاغی (ص ۲۰-۲۷ چاپ ۱۳۲۷ تهران) هست. در پایان مجموعه تذکرة الاولیاء شمس الدین پرویزی و سرگذشت سید قطب الدین محمد شیرازی و مرصاد العباد شیرازی و مختصر المرانی سلماسی (چاپ ۱۳۷۳ تبریز) هم در ۱۱ ص آمده است در اینهم از مجلسی یاد شده ولی روی سخن با یکی است. تشویق السالکین هم در ص ۱۲-۲۸ پایان آن هست. در وقایع الایام حاج ملا علی تبریزی خیابانی (۴ : ۹-۳۷۳ چاپ تبریز ۱۳۶۲) همان پاسخ مجلسی دوم آمده است. باری برویم بر سر پاسخهای فیض، نمیدانیم که کی این پرسشها را کرده است و با اینکه فیض مشرب غزالی شم عرفانی دارد و در این محاکمه تا اندازه‌ای هم از صوفیان جانبداری نموده است باز هم از پاره‌ای از آداب و رسوم آنها خرده گرفته است. در نسخه‌ایکه این محاکمه دیده شده حواشی بر آن و بر رساله فهرس العلوم او هست که پیدا است از دانشمندی است آگاه باخبر و فقه و بخط خود او است و بگواهی خط خوردگی‌ها نسخه این حواشی اصل و خود محشی آنها را بر این نسخه نوشته است افسوس که از گهنگی نسخه پاره‌ای از عبارات این حواشی رفته و نکارنده آنچه می‌توانستم در خواندن آنها موشکافی کردم و درست نمودم و در این برکها گنجاندم و همین حواشت است که پس از رساله « محاکمه » بترتیب

شماره های که جای آنها را در این رساله نشان میدهد می بینیم .

این رساله در مجموعه ایست که بدستم رسیده و فهرست مندرجات آن چنین است:

۱- الکلمات الطریفه از فیض کاشانی که فضل الله بن محمد بن فضل الله در نیمه های ربیع دوم ۱۰۷۳ در قصر کاشان بخط نسخ آنرا نوشته است افسوس که آغاز این رساله نیست و از نیمه دوم بند ۸ آن آغاز میگردد .

۲- فهرست العلوم همو که در صفحه عنوان آن فهرست رساله های این مجموعه آمده و درباره فیض دارد « مقتدانا و شیخنا مولانا محمد محسن حفظه الله تعالی » و « سلمه الله » و « مولانا الاعظم مولانا محمد محسن مد الله تعالی ظله » با حواشی همان محشی « رساله محاکمه » و بخط خود او. این رساله بخط نستعلیق است و تاریخ ندارد. ۳- رساله فی اخذ الاجرة علی العبادات از همو بهمان خط و بی تاریخ در صفحه عنوان دارد « مولانا و مقتدانا محمد محسن سلمه الله » پس اینها در زمان فیض نوشته شده است .

۴- شرح حدیث قضاء از نهج البلاغه از شرح ابن میثم بهمان خط .

۵- رساله وزن الارض عند ارادة اجراء النهر بهمان خط .

۶- رساله فهرس مولانا و مقتدانا اوحدی الدهر و افضل اهل الزمان مولانا محمد محسن ادام الله تعالی ظله « بخط نسخ با عنوانهای شگرف درست مانند کلمات طریفه .

۷- « رساله محاکمه بین المتصوفة و غیرهم تألیف آخند فیض دام فیضه »

که در صفحه عنوان چنین نامیده شده و بخط نستعلیق است با حواشی که خواهیم دید بخط همان محشی فهرست العلوم و از پایان رساله چنانکه می بینیم برمی آید که در زمان فیض نوشته شده است .

۸- رساله در کیفیت ظهور صبح کاذب از خواجه طوسی بفارسی .

۹- بندی از نهاية الادراك علامه درباره انوار الوان و کواکب و خرده گیری

از آن گویا از شیخ بهائی .

۱۰- رساله مقول به تشکیک از میرزا رفیعا که در پایان آن دارد که او در

روز سه‌شنبه ۹ ذی‌قعدة ۱۰۵۳ از آن بیاسود .

۱۱- خرده‌گیریها ای از سخنان محشی شیرازی درباره مسئله‌های تشکیک

و تنافی تالی لزومیه با مقدم آن و در فهرست صفحه عنوان فهرست العلوم دارد که

اینهم از میرزا رفیعا است ولی از خود آن برمیآید که دو بند آن از « المولی‌العلامة

خلیل القزینی دام ظلال افاداته » و « ملاخلیل سلمه‌الله » است و یک بندهم از « سلطان

العلمائی » میباشد .

نسخه با اندازه ربعی است و این رساله در ۱۴ برگ آن نوشته شده است .

پیداست که همه این مجموعه در زمان فیض و میرزا رفیعا و ملاخلیل قزینی و سلطان

العلمائی تهیه شده است اینک رساله فیض کاشانی و حواشی آن :

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

« رساله محاکمه بین المتصوفه و فیهم »

از فیض کاشانی

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى . اما بعد : سئوالی چند کرده بودند و محاکمه (۱) خواسته میان دو فرقه از اهل اسلام : یکی منسوب بعلم و معرفت ، و دیگری موسوم بزهد و عبادت (۲) ، بجهت آنکه گروهی از ناقصان (۳) ایشان که اخلاص نیت در طریقه خود ندارند با گروه مقابلش که با ایشان درین معنی شریکند نزاع و شقاق میکنند و در یکدیگر طعن مینمایند .

اگرچه محاکمه درین پرسودی ندارد ، و حرف حق را در دل جهال این دو گروه تأثیر نیست ، چرا که بعضی از ایشان را از هر دو طرف که اراده علو و فساد دارند حب ریاست در دماغ جاگیر شده ، و مقلدان طرفین را حب تقلید و عصبیت ؛ هر چهار بحکم « حبك الشی بعمی و یصم » از صراط مستقیم منحرف شده ، مشکل که بمجرد نصیحت از طریقه خود برگردند .

لیکن چون هر سئوالی را حق جوابی هست و حق جواب مقتضی جواب حق است ، ناچار متعرض جواب میشود بر وفق آنچه فهمیده از قرآن و حدیث اهل بیت نبوت صلوات الله علیهم .

بحمد الله که راه حق روشن و احکام شریعت غرامین است ، کتاب خدای در میان و آثار اهل بیت نبوت فراوان ، جای شك و شبهت نگذاشته اند و اعلام هدایت از برای طالب و سالکان برپای داشته .

چنانکه تحصیل علم و معرفت راهی است بخدا ، همچنین زهد و عبادت (۴)

نیز راهی است بجناب کبریا ، اگرچه هر يك بدیگری محتاج است . اما چون همه کس را جمع بین الکمالین بکمال میسر نیست ، طالب حق و سالک راه حق اکتفا بهر کدام ازین دو طریق که مناسب حال او باشد با مقدار ضروری از دیگری مینماید ، و یکی ازین دو فرقه ملحق میگردد . چرا که همه کس بیک راه نمیتواند رفت ، و هر باری را هر کسی بر نمی تواند داشت . ع : طعمه هر مرغکی انجیر نیست .

هر کسی را بهر کاری ساختند میل آن در خاطرش انداختند

اهل علم ریاضت نفسانیه میکشند بفکر و تعلم و خشوع ، و اهل زهد ریاضات بدنیه میکشند بذکر و تهجد و جوع . آن طلبکار اوست ، و این را نیز روی عجز و نیاز بدوست ، که بدین در همه را پشت عبادت خم از اوست ، « لكل وجهة هومولیها فاستبقوا الخیرات » .

لیکن اهل علم اگر بعلم خود منتفع شوند فاضلترند از اهل عبادت . در کافی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود : « عالمی که بعلم خود منتفع شود فاضلتر است از هفتاد هزار عبادت کننده » ، و آیات قرآنی و احادیث درین باب بسیار است . و صاحب زهد و عبادت اگر قدری و افزای علم تحصیل کرده باشد و اخلاص نیتی داشته باشد ، که از راه زهد و عبادت و تقوی او را معرفتی حاصل شود که بالاتر باشد از معرفت اهل نظر و فکر و تعلم .

و بالجمله همچنانکه قومی از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله مسایل دینیہ فرامیگرفته اند ، و تحصیل علم احکام شرع مینموده اند جهت رسانیدن آن بذوی الحاجات ، همچنین قومی در صفة مسجد نشسته خود را بر ذکر حق و مراقبه باطن بسته بکاری دیگر نمی پرداختند ، و ایشانرا « اصحاب صفة » می گفتند ، و در شأن ایشان این آیه نازل شد که : « للفقراء الذین احصروا فی سبیل الله » یعنی : مالی را که میخواهید در راه خدا صرف کنید بدرویشانی بدهید که خود را حبس کرده اند در راه خدای عز و جل و بعبادت او مشغول میباشند و بتحصیل معاش نمی پردازند . و این آیه در شأن

ایشان آمده که: « ولا تطرد الذين يدعون ربهم بالغداة والعشي يريدون وجهه ما عليك من حسابهم من شيء وما من حسابك عليهم من شيء فتطردهم فتكون من الظالمين » یعنی: از پیش خود دور مکن آن جماعتی را که میخوانند پروردگار خود را هر صبح و شام قرب او را میجویند. و رضای او را می طلبند، نه ترا با حساب ایشان کار و نه ایشانرا با حساب تو کار است، پس سبب راندن ایشان از متمکاران خواهی بود. آیات دیگر نیز در شأن ایشان آمده

بنابراین مقدمات باید که هر که از اهل اسلام بر جاده شرع سلوک نموده ملتزم اصول خمسۀ ایمانیه (۵) و فروع خمسۀ ارکانیه باشد، با دیگری که شریک او باشد درین امر مخاصمه نکند و متوجه طعن و لعن نشود، مگر آنکه کفری صریح و بدعتی فاضیح از او هویدا شود که موجب تکفیر تواند شد بحیثیتی که تاویل پذیر نباشد.

و اگر حرفی از او بشنود یا عملی (۶) بیند که بظاهر شرع درست نباشد، تا میتواند در تاویل و تصحیح آن کوشد (۷). چنانکه در حدیث آمده: تا هفتاد محمل صحیح پیدا کند، و اگر نتواند خود را ملامت کند که چرا نمیتواند. حق تعالی می فرماید: « ان بعض الظن اثم »، یعنی: گمان بد بردن بمؤمن گناه است. و در حدیث آمده که « ظنوا بالمؤمنین خیراً »، یعنی: گمان نیکو ببرید بمؤمنان. و در حدیث دیگر آمده که: « ضع امر اخيك على احسنه »، یعنی: حمل کن کار برادر مؤمن خود را بر بهترین چیزی که بر آن حمل توان کرد. و این اصلیت در دین ثابت و قایم که تجاوز از آن جایز نیست.

و هر مؤمن که بدی در خفیه (۸) میکند و آنرا بر خود میپوشد، جایز نیست که تجسس کند تا آن ظاهر شود، بلکه واجب است بر هر کس که آنرا بروپوشاند و اظهار ننماید، و اگرچه بچشم خود دیده باشند یا بگوش خود شنیده. چنانکه در آیات سوره حجرات و غیر آن از روایات افصاح بآن شد.

و این منافی وجوب نهی از منکر نیست، که نهی کردن جمع میشود با پنهان داشتن. و گاهی نهی واجب است که یقین داند که آن فعل حرام است، و تاویل نمیپذیرد، و فاعلش مصراست بر آن، و نهی اثر دارد در ترك او، و ضرری بکسی نمیرسد از آن، و باعث فتنه نمیشود. و بدون این شرایط واجب نیست.

و در کتاب کافی از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده که فرمود در جواب شخصی که گفت: گاهی بمن میرسد از برادر مؤمن حرفی ناخوش که جمعی از ثقات نقل میکنند و چون بخودش گفتم منکر میشود، آن حضرت فرمود: تکذیب کن گوش خود را و چشم خود را از برادر مؤمن، یعنی: اگر بدی بشنوی از وی یا بینی ناشنیده و نادیده انکار، پس اگر جمعی پنجاه قسم بر آن یاد کنند قبول مکن، و حرف خودش را قبول کن، و آن جماعت را تکذیب کن، و فاش مکن بر مؤمن چیزی را که باعث عیب او و سقوط مروت او باشد، پس از اهل این آیه باشی که «ان الذین یحبون ان یشیع الفاحشة فی الذین آمنوا لهم عذاب الیم» یعنی بدرستی که آنانی که دوست میدارند که شایع شود بدی رسوا، در قومی که ایمان آورده اند بخدا و رسول، ایشان راست عذاب دردناک (۹). و احادیث درین معنی بسیار وارد شده.

هرگز کاملان اهل علم و معرفت نکوهش اهل زهد و عبادت نکرده اند و نمیکنند، کاملان اهل زهد و عبادت در شان اهل علم بجز راه تعظیم نپیموده و نمی پیمایند (۱۰). قال الله سبحانه: «یا ایها الذین آمنوا لایسخر قوم من قوم عسی ان یکونوا خیرا منهم»، یعنی: ای آنانی که ایمان آورده و بحق گرویده اید استهزا نکنند قومی از شما قومی دیگر را، شاید آن قوم دیگر بهتر باشند از این قوم که استهزا میکنند.

بلی در هر طایفه جمعی میباشند که در حقیقت از آن طایفه نیستند، و خود را برایشان میبندند، و تشبه بایشان در لباس و منطق مینمایند، تا جاهلان را هر گمان میافتد که مگر از ایشانند چنانکه گفته شده:

ایشان که بوندایشان ایشان نبودندایشان ایشان که نه ایشانند ایشان هم ایشانند
و این جماعتند از هر دو طرف که بایکدیگر جنگ و جدال میکنند، نه آنرا
از حقیقت علم و معرفت خبری، و نه در اینان از اخلاص زهد و عبادت اثریست، بلکه
هر دو از جمله متشبهه‌اند باین دو قوم، که از وسط راه که صراط مستقیم است بیرون
رفته بموای (کذا) حدیث «الیمین و الشمال مضلتان» گمراه شده‌اند، و ساده لوحانرا در
شک و شبهه افکنده، نهوذ بالله من شرورهم.

هر گاه از طایفه‌ای که منسوب بفرقه‌ای از اهل حق باشند حرکاتی چند ناپسندیده
مشاهده شود، نباید هم آن فرقه را ببدی منسوب ساخت، چه در هر فرقه خوب و بد
میباشد (۱۱)، خصوصاً این دو فرقه که اکثر افراد ایشان از ایشان نیستند، بلکه خود را بایشان
شبهه ساخته‌اند تا معزز باشند و مال (و) جاه بیابند.

اگر کسی بدیده بصیرت نظر کند، می بیند که اکثر قصد قربت در تحصیل
کمال ندارند:

قومی بمزخرفاتی که آموخته‌اند خود را کامل میدانند، بلکه از علما می‌شمرند،
از عقاید ایمانی و ارکان دینی با ستمی و ستمی قناعت کرده، و باین حال گاهی در صد
طعن یکدیگر در آیند، و گاهی دیگران را هدف تیر طعن مینمایند، و زهر قهر بر
جراحت سینه مجروحان می‌پاشند، و در رد و انکار و سرزنش و اضرار روز بروز
مصرتر می‌پاشند، خار و وحشت بر رخسار لغت میکشند، و خاک کدورت بر دیدار و فواز
سر کلفت میزنند.

وقومی لباس تلبیس و ریا پوشیده، و جام غرور از دست ابلیس نوشیده،
مشتهیات طبع و هوارا تابع، و از ارکان دین بهای و هوی قانع شده‌اند. آنکه خدا
را پرستند بسیار بسیار کم است، و کم کسی را راهی باو هست. اما صد خار را از
بهر گلی آب میدهند.

در کسوت فقر کاملان میباشند در زیر نمد اهل دلان میباشند

مقصود از صد هزارد و بیش یکی است منکر نشوی که جاهلان میباشند
 و ازین جاهلان عالم نما و ناقصان کامل نما روزبروز امور شنیعه و قبايح فظیعه
 صادر میشود که باعث بدنامی علما و عباد میگردد .

پوشیده مرقعند ازین خامی چند بر بسته ز طامات الف لامی چند
 نارفته ره صدق و صفا گامی چند بدنام کنندۀ نکونامی چند (۱۲)

اما قبايحی که از ناقصان زهاد و عباد که امروز مسمی بصوفیه اند صادر میشود:
 از آن جمله یکی آنست که ذکر را بسیار بلند میگویند و حال آنکه حق تعالی در قرآن
 میفرماید: « و اذکر ربك فی نفسك تضرعاً و خفیه و دون الجهر من القول بالغدو
 و الاصل » یعنی: یاد کن پروردگار خود را در نفس خود از روی زاری و ترس، و بصوتی
 که بیلندی نرسد از گفتن بهر صبح و شام و در جای دیگر میفرماید: « و ادعوا
 ربکم تضرعاً و خفیه انه لا یحب المعتدین » ، یعنی: بخوانید پروردگار خود را
 از روی آهستگی ، بدرستی که حق تعالی دوست نمیدارد آنانرا که از حد اعتدال
 درمیگذرند .

و از حضرت پیغمبر ﷺ مرویست که بابوذر غفاری خطاب فرمودند که : ای
 ابوذر خدایرا ذکر کن ذکر خامل ، ابوذر گفت ذکر خامل کدامست ؟ فرمود: ذکر است
 که آواز بآن بلند نشود .

و نیز از آنحضرت مرویست که : بسفیری بیرون رفته بودند بر وادی برآمدند ،
 مردمان شروع کردند در تهلیل و تکبیر و آوازهها بلند کردند ، پس آنحضرت فرمود :
 ای مردمان آهسته باشید و ذکر را بلند نکنید ؛ بدرستی که شما نمیخوانید کسی را که
 نشنود و نه کسی را که غایب باشد ، و نمیخوانید مگر کسی را که شنواست و نزدیک ما
 و با شماست .

و از حضرت امیر المؤمنین مرویست که : هر که ذکر خدای را پنهان کند ، پس
 بتحقیق ذکر خدای را بسیار کرده است ، بدرستی که منافقان ذکر خدای را علانیه

میکردند و پنهانی ذکر نمیکردند، پس حق تعالی فرمود: «یراقن الناس ولا ینذرون الله الا قليلا» یعنی: بمردمان مینمایند و یاد خدای نمیکنند مگر کم.

واز حضرت امام رضا علیه السلام مرویست که: ذکر پست بهترست از ذکر بلند بهفتاد چندان.

بلی در حدیثی دیگر وارد شده که: هیچ بنده‌ای نیست که «لا اله الا الله» بگوید، و بکشد بگفتن این آواز خود را، و عبارتی دیگر: و بلند کند بآن آواز خود را، الا اینکه فروریزد از و گناهان بزیر قدمهای او، چنانکه میریزد برگ درخت بزیر درخت. و این حدیث محمول است بر قدری از بلندی که از حد اعتدال تجاوز نکند، تا با آن آیات و احادیث سابقه جمع تواند شد، یا محمولست بر تهلیلی که در اذان گفته میشود، که آنرا هر چند بلند گویند بجهت شنوایدن فاضلتر است.

و از جمله امور شنیعه این طائفه آنکه میان کلمه طیبه توحید حرفی چند بیگانه میآورند، و کلمه را میشکنند و تغییر می‌دهند و ممزوج باشعار میسازند، و در انشای ذکر کردن گاهی نعره میکشند و فریادی بر میآورند، و گاه دست بر دست میزنند، و گاه میرقصند، و گاه میافتند، و گاه میپزند. و امثال این حرکات از ایشان صادر میشود که شبیه بلعب و استهزا، و آنرا عبادت نام میکنند، و با ذکر خدا که عبادتست میآمیزند، با آنکه کیفیت عبادت باید که از صاحب شرع رسیده باشد، و امثال این حرکات نرسیده که عبادت باشد، بلکه خلافش رسیده.

در کتاب کافی از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که: شخصی گفت بآن حضرت که قومی هستند که هر گاه چیزی از قرآن مذکور میشود یا بآن حدیث میکنند، یکی از ایشان بیهوش میافتد بحدی که میبینیم که اگر دستها یا پایهایش را ببرند با خیر نمیشود از آن، پس آن حضرت فرمود: سبحان الله آن از شیطانست، باین قسم چیزی مدح کرده نشد [ه] اند، نیست آنچه پسندیده است مگر نرم شدن و رقت دل و ریختن اشک و ترس خدای.

بلی اگر چنین حالتی بی اختیار از کسی سر زند معذور خواهد بود . چنانکه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام نقل کرده اند که آنحضرت را در انشای تلاوت قرآن بیهوشی دست داد . و از همام نقل کرده اند که چون صفت متقیان را از امام متقیان شنید بیهوش شد و در آن بیهوشی وفات یافت رضوان الله علیه . اما این حالت بسیار بسیار نادر میباشد ، و همه کس را میسر نیست .

و از جمله امور شنیعه این طایفه خواندن اشعار و گفتن سخنانی است که مشتمل است بر شطح و طامات و معنی محصلی ندارد ، مثل اینکه همه چیز یکیست و مانند آن که ، خود نیز نمیفهمند (۱۳) بلکه از دیگران شنیده و بتقلید فرا گرفته ، و هیچ معلوم نیست که آن دیگران بچه قصد گفته اند و از آنها چه خواسته اند .

و اما قبایحی که از جلاهلان علمانما صادر میشود ، از جمله یکی آنست که طایفه ای را از اهل اسلام که بزهد و عبادت معروفند لعن میکنند ، بی آنکه از ایشان قولی یا فعلی بصحت پیوسته باشد (۱۴) که موجب لعن باشد . اگر از ایشان منافعی تشیع چیزی شنیده باشند محمول بر تقیه میتوانند بود ، چرا که در میان مخالفین میباشد ، خصوصاً که شیعیان مأمورند بکتمان مذهب از اهل خلاف . و اگر از ایشان بنظم یا نثر حرفی چند رسیده که با ظاهر شرع درست نمی آید ، چون ایشان مدعی اینند که سخنان ایشان هر روز می باشد تا نیک نفهمند که مراد صاحب سخن چیست ، تکفیر و تضلیل و لعن و طعن جایز نیست . گاه باشد که مقصود ایشان معنی حقی باشد و خصوصاً در اشعار که مدار آن بر استعاره و مجاز است . مسلمانان را لعن کردن کاری سهل و آسان نیست ، نعوذ بالله من الجهل و الحماقه .

در کتاب کافی از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود : آیا شما را خبر کنم بدترین مردمان ؟ گفتند : بلی یا رسول الله . پس طایفه ای را ذکر کرد . باز فرمود : به بدتر از ایشان خبر کنم ؟ گفتند : بلی یا رسول الله . پس طایفه ای دیگر را ذکر کرد . پس فرمود : به بدتر از ایشان خبر کنم ؟ گفتند : بلی یا رسول الله . پس

فرمود: آنکه بدی رسوا را بمسلمانان نسبت میدهد، و لعن بسیار میکند، هر گاه اهل ایمان مذکور شدند ایشان را لعن میکنند، و هر گاه مؤمنان او را ذکر کنند لعن میکنند (۱۵). و در حدیث دیگر آمده که: لعن هر گاه از لعن کننده سرزد، اگر آن کسی را که لعن برو کرده سزاوار آن هست باو میرسد، والا برمیگردد بلعن کننده. و از جمله امور شنیعه این طایفه، آنکه جماعتی (۱۶) را که طریقه زهد و عبادت پیش گرفته اند، و از نعیم دنیا بقلیل قناعت کرده، در ماکل و ملبس و مسکن باقل اکتفا نموده، خود را بر ذکر خدا و تزکیه نفس بسته، و بالجمله افعالی را که در قرآن و حدیث بدان ترغیب نموده اند بجای میآورند؛ بجهت همین افعال آزار میکنند (۱۷). و حال آنکه حق تعالی می فرماید: «وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بَغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا فَقَدْ احْتَمَلُوا بُهْتَانًا وَاِثْمًا مُّبِينًا»، یعنی: آنانی که مؤمنین را می آزارند، بی جرمی که موجب آزار باشد، هر آینه برداشتن بهتانی عظیم و گناهی هویدا را. و بیاید دانست که امور شنیعه که از جهال این دو طایفه صادر میشود بسیارست لیکن هیچکدام بعدی نمیرسد که موجب تکفیر و جواز لعن شود (۱۸)، بلکه هر دو بر ایمان خود باقیند و غیبت ایشان جایز نیست مگر در فسقی که تظاهر بآن کنند. (۱۹).

و از این اجوبه اکثر آن سئوالها که در «طومار» مذکورست معلوم میتوان کرد، و لیکن ما بموجب التماس ایشان همه را در ذیل «سؤال» باز نوشته ایم، و کیفیت سلوك راه حق را از رساله ای چند که درین باب نوشته ایم بطلبند، «زاد السالك» و «ترجمة الشریعه» و «الفت نامه» و غیر آن. و فقهم الله للارشاد و الصواب فی کل باب. و کتب محمد بن مرتضی المدعو بمحسن عفا الله عنه. و الحمد لله رب العالمین، و الصلوة علی محمد و آله الطاهرین (قد نقل هذه الرسالة عن نسخة الاصل التي هي بخط المصنف دام ظله. تم)

تکمله مقدمه (۱)

همین رساله محاکمه در جنگی که یکی از برادرزاده‌های فیض گویا مرتضی بن مؤمن در ۱۰۹۰ و ۱۰۹۱ گرد آورده و نامه‌های بسیاری از شاه عباس و بهائی و داماد و صدرای شیرازی و فیض بهمین برادرزاده خود و دیگران در آن هست دیده میشود و این جنگ از آن دوستم آقای فخرالدین نصیری است که با کمال جوانمردی و گشاده رویی در دسترس بنده گذارده‌اند (ش ۱۳۱ گ ۱۶۹ ب - ۱۷۲)

عنوان آن در این جنگ چنین است: «مما کتبه اعلی اله فی الجنان مقامه فی المحاکمة (بین) المتسمین بالعلم والتصوف بعد ان کتب الیه و سئل عن الطائفین فی مجادلتهم فی البین»

در این جنگ نامه‌ایست از فیض که اکنون میبینیم:

مما کتبه اسکنه الله اعلی غرف الجنان فی جواب کتاب کتب الیه بعض افاضل مازندران والتمس منه ان یتدعی من السلطان ان یمنع المتصوفه من افعالهم القبیحه و ان یفوض الیه امر الحسبه و ان یزجر نصاری تلك البلدة من شرب الخمر و سائر الامور المنکره و ارسل الیه مع کتابه الذی الفه و سماه بکشف الغموض لیطالعه و ینتفع به و کان ذلك فی سنة ۱۰۷۲

بسم الله الرحمن الرحيم . رقعة الوداد برادر عزیز اعزه اله فی الدارین رسید و بر مضمون آن اطلاع حاصل شد . ودعا و ثنا را باضعاف آن مقابل گردانید . مطالبی که نوشته بودند هر چند تأمل کردم سکوت و اعراض از عرض آنرا اوفقی و اجری یافتم چرا که میدانم اثری بر آن مترتب نمیشود . زمان زمان هدنه است و امثال این احکام در هیچ قریه‌ای چنانکه باید متمشی نمیتواند شد . با مردمان مدارا و از اوثق

این قسمت را آقای دانش پژوه بعد از چاپ قسمت اول فرستاده‌اند که اینک بچاپ میرسد.

اخوان تقیه باید کرد . چنانکه در حدیث وارد است . در شرع اطهر نیامده که نصاری را از ریختن خمر و شرب آن منع کنند ، و آفت خلاف را بجلافت مدفوع ساخت . بلکه بمدارا و تغافل و تحامل و تجاهل باید گذرانید .

در این شهر نمیتوانند در صدد دفع امثال این منکرات در آیند تا بآنجاها چه رسد . در ینولا یکی از یاران ما را که در کاشان میباشد تکلیف ارتکاب این امور میکنند و از وفور عقلی که دارد قبول نمیکند . شما خود تلاش این مهم میکنید . نه پندارید که آسان است . چندین منکر تا بفعل نیاورید دفع يك منکر نمیتوانید نمود . منکر را شناختن از همه کس نمیآید . اولاً منع نصاری از خمر منکر است و شما معروف پندارید الی غیر ذلك . متشابهات بسیار است و اهل حسد بشماره اگر حق از پیش میرفت صاحب علیه السلام ظاهر میبود . اولی آنستکه سر خود را بدو دست گرفته و باصلاح حال خود و یاران مخصوص بخود اگر باشند و سخن بشنوند کوشند ، و چشم از اصلاح دیگران پوشند .

و فی الحدیث : «علیک بخاصة نفسک و دع العامة» و اما حدیث «کشف الغموض» بعضی از آنرا مطالعه کردم و کشف غموضی در آن ندیدم بلکه بعضی سخنان ناپسندیده که جناب الهی را از آن تنزیه باید کرد یافتیم . اولی آنست که تصانیف ایشان در اخلاق و مواعظ باشد و در اصول و معاد خوض نفرمایند ، چرا که مرمان را در این امور بزباده از مجملات تکلیف نکرده اند ، مگر آنچه در وصایای امیر المؤمنین صلوات الله علیه که امام حسن علیه السلام را فرموده بنظر نرسیده ؛ و در نهج البلاغه و غیر آن مذکور است . مذاهب اهل بدع و ضلال را نقل کردن و عوام را بر این فکرها انداختن چه حاصل مگر زیادتی حیرت و افزونی جهالت .

در این ورطه کشتی فروشدهزار که پیدا نشد تخته ای برکنار

و فقکم اله للمدی و ارشدکم الی الخیر والصواب . (ک ۱۶۸ الف و ب)

آن دانشمند مازندرانی که بفیض نامه نوشته است شناخته نشد و همین اندازه

از این نامه یاد شده برمیآید که او کشف الغموض نوشته و برای فیض فرستاده بود و او هم در پاسخ خود از آن نکوهش نموده است. این را میدانیم که محمد یوسف بن آقا بیک دهخوارقانی کتابی بنام کشف الغموض و بیان الرموز بفارسی در عقاید و اخلاق و سنن و آداب با استدلال با آیات و اخبار نوشته و آنرا در ۱۰۷۱ آغاز کرده است، این کتاب دارای یک مقدمه و پنج فن و یک خاتمه باید باشد و نسخه‌ای از آن دارای همان فن نخستین و دارای هفت غمض نوشته ۱۰۸۸ در کتابخانه آستانه طوس (مشهد) هست (فهرست رضوی ۵ : ۲۲۵ ش ۹۴۳) شاید همین دهخوارقانی که باید از تبریز باشد در مازندران میزیسته و در ۱۰۷۲ بفیض نامه نوشته و همین کتاب را برایش فرستاده و چنین درخواستها را از او کرده است ؟



حواشی محاکمه فیض

۱- راه صواب و طریقه اولی الالباب در باب محاکمه بین المتخاصمین آنستکه:
اولا تحریر ماده نزع باید نمود و بیان باید کرد که هر يك در حق آن دیگر چه میگویند
تا آنکه سامع ربط هر يك از اجوبه باصل منازعه تواند فهمید و بهره بردارد از تحقیقات
لایقه. و مصنف اصلا بیان سخن هر يك از طرفین ننموده. بدان ایدك الله که سخن علماء
امامیه و متابعان اخبار و آثار معصومیه از مجتهدین سابقه و لاحقہ آنستکه طایفه ای
ذکر جلی را باوازهاء (باوازهها - نسخه) بلند متجاوز از حد اعتدال و باهنک غنای
حرام میکنند، و دست میزنند و میرقصند و چرخ میزنند، و اشعار مشتمل بر وصف
خط و خال و کاکل و کمر باریک و عشوه و ناز و امثال ذلك بغنا میخوانند، و تعبیر
از جناب حق بشاهد و دلبر و بت و ... سنگین دل و صنم مینمایند، و عبادت چله داشتن
را باآداب معلومه وضع کرده، و ذکر خفی اختراع نموده اند بهیئت غریبی و غیر ذلك.
و علما جمیع اینها را چون از اهل بیت عصمت بشبوت نرسیده، بدعت میدانند، و ایشان
را ازین امور منع میکنند و ایشان را با عباد و زهاد بر طریقه مستقیمه آثار اهل بیت
منازعه هرگز نبود، و کسی نیز نشنیده. از جمله مولانا احمد اردبیلی رضی الله عنه که
از عباد و زهاد علما بوده دایم ذکر محامد او بر زبان علما جاریست. و همچنین از
جمله سابقین مثل سلمان و اباذر و اویس قرنی و صهیب و بلال (و غیر) ذلك را که از
(عظائم) عباد و زهاد بر طریقه حق (بوده اند) دایم مدح و ثنا میگویند. و (هر کس)
باوصاف (شنیعه) مذکوره باشد در (این زمان) و در (ازمنه) سابقه (علما) او را «صوفی»
میگویند. و (سخن) این صوفیه (بر علما) آنستکه این طریقه را ما از پیران خود داریم
و طریقه محموده و راه سعادت آخرت است با آنکه این جماعت قایلند بحقیقت مسلك
که اگر انکار کنند ایشان بکفر و الحاد موصوف خواهند شد و بر ایشان خطر

(عظیمی خواهد بود)

پس طریقه مجاکمه درین باب آنکه بیان کنند که آن طرق مذکوره (فاسد) است یا حرام است تا رفع منازعه شود و چون این دانسته شد لایح میشود که اکثر آنچه درین رساله ذکر شده اصلاً ربط ندارد بما به النزاع ، و یک طایفه دیگر هستند از علماء فلاسفه که ایشان را حکیم صوفی می نامند و ایشان بوحدت وجود قایلند و جمیع ظواهر را در باب شیطان و صراط و میزان و بهشت و نیران همه را تأویل میکنند و علماء منکرند این طایفه را نیز (صح) .

۲- درین سخن مداهنه و لباس است چه نزاع در باب طریقه جمعی است که نام معینی دارند و در هر زمان بآن معروفند و خود نیز بآن نام خود را موسوم میدارند پس تعبیر از ایشان بمتصوفه (باید کرد نه باهل زهد و عبادت) تا عوام باین فریفته شده منکر اهل علم گردند . (چه آنهادور) از زهد و عبادت (هستند و) زهد و عبادت بر وفق قواعد شرع است و انکار آن هیچ احدی نمیکند . نزاع در باب عبادت بطریقه خاص متصوفه است . آنرا تصریح باید کرد باسم خاص بآن که آنرا خود (آن)ها طریقه تصوف مینامند .

۳- در این سخن لباس پوشیده شده که در نظر جهال حق صرف مخفی میماند ، زیرا که طایفه علماء قاطبه حتی کاملانش که لعن بر کسی نمیکند منع متصوفه مینمایند از افعال و اقوال شنیعه که مؤلف بعد ازین نسبت بمتصوفه میدهد آنها را . پس ذکر ناقصان علماء درین مقام اکتفا نمودن ، مداهنه و تدلیس باشد ، و پوشانیدن حق صرف از جاهلان . چه غرض حقیقی از سؤال آنستکه آیا طریقه متصوفه را که علماء منع و طعن میکنند ، پسندیده است یا مذموم و مطعون است ، بنابراین در جواب گفتن که در میان علماء ناقصان نیز میباشند موجه نیست و محض مداهنه است (۱۲)

۴- لیکن زهد و عبادت بر طریقه مستقیمه شرع ، و این معنی نزد هیچ طایفه از طوایف اسلام مذموم و مطعون نیست . پس این زهد و عبادت درین مقام

مانحن فیه و متنازع فیه و مسئول عنه نیست، چرا مؤلف بعثت زحمت میکشد در ذکر این قسم سخنان بی موقع. متنازع فیه طریقه و مسلک متصوفه و عبادت و زهد بطریقه ایشان است که مسئول عنه است که از منع علما از آن ممتنع نمی شوند.

۵- اصول خمسۀ ایمانیه توحید است و عدل و نبوت و امامت و معاد و فروع خمسۀ ارکانیه صلوات است و زکوة و حج و صوم و جهاد (منه) (این حاشیه از خود فیض است).

۶- عمل این طایفه قاطبة غنا و شنایع مذکوره است و برخی از اقوال ایشان در نشر و نظم خطاب « تو منی و من (تو ام) ». و این اعمال فسق، و آن قول کفر است.

۷- چرا در باب ذکر جلی و رقص و سماع و تصفیق و سایر شنایع که مؤلف خود نسبت بمتصوفه خواهد داد در آن باب تاویل و تصحیح نکرد، و آن شنایع را ذکر کرد چگونه فسق صریح ظاهر را یا کفر محض را تاویل نمودن جایز است. حدیث مذکور در مقامی دیگر وارد شده و بیان معنی آن را وقت مضیق است، و بر اهل بصیرت واضح و لایح است این حدیث را چنان نباید فهمید که منافی امر بمعروف و نهی منکر باشد.

۸- شنایع این طایفه در افعال و اقوال مذکوره ظاهره و علانیه است.

۹- ذکر این حدیث و امثال آن درین مقام بی موقع است، چه این متصوفه آن افعال شنیعه را در محافل و مساجد و خانقاهات بعلاویه عمل می آورند: از رقص و دست زدن و نعره و فریاد کشیدن و غنا کردن و غیر ذلك

۱۰- این هر دو صنف اعنی کاملان در علم یا در عمل نکوهش یکدیگر نمیکنند. فاما هر دو نکوهش آن جماعت که درین مقام مسئول عنه و متنازع فیه است مینمایند. و هیچ احدی را شکمی نیست درینکه طریقه معهودۀ صوفیه در اذکار و استماع غنا و سایر افعال ایشان پسندیده سلمان و اباذر و مقداد و عمار و اویس و بلال رضی الله عنهم نیست، و همچنین مرضی کاملان علما و عباد این ازمنه مثل: مولانا احمد اردبیلی

و علامه حلی و شیخ ابو جعفر طوسی و شیخ ابوالقاسم و محمد بن یعقوب و ابن بابویه و ابن بابویه و امثال ایشان نیست، و مجادله و انکار در بن باب مکابره است.

۱۱- این سخن شبهه است. ضابطه کلیه آنستکه هر کس که وجد و سماع و

رقص و دست زدن و فریاد و نعره و چرخ زدن و امثال ذلك از وی سر میزند، و غنا را حلال میدانند، و خطاب بجناب مقدس الهی نموده « تو من و من توام » و مثل این سخن میگوید، (و در نظم و نثر) اطلاق زلف و خط و خال و کاکل ... و غنچ و دلال و عشوه (و ناز) و چشم مست و خمار (و امثال) این الفاظ در اشعار (ظاهر) مینماید، نسبت بآن جناب مقدس آن شخص مطعون و ملعون است بیقین. پس هر کسیکه چنین نباشد او را هیچکس صوفی نمیگوید، و از ما نحن فیه بیرون است. بین کدامیک از مشاهیر این زمان و از مشایخ سابقه در مؤلفات نظامی و نثری ایشان ازین باب سخنان نیست، و مع ذلك او را صوفی گویند، آنرا بمن بنما تا بشناسم، و از تو قبول کنم که بعضی ازین طایفه را طریقه مستقیم بوده است.

۱۲- مکرر مذکور شد که سؤال آنستکه طریقه متصوفه (در نزد) قاطبه علماء

حتی آنان که هرگز لعن نمیکنند این طایفه را آیا درست و بر نهج صواب است، یا آنکه باطل و حق بجانب علماء است؟ و مؤلف خلط مبحث نموده چیزهای دیگر میگوید، و حق صریح بر زبانش جاری نمیشود. درین باب نمیدانم چه مانع است. آیا غافل است از اصل سؤال و این سخنان را جواب پنداشته، یا دانسته خلط میکند؟ چه حکایت لعن که از بعضی از فضلا درین باب نقل میکنند سخنی دیگر است، بر فرضی که ثابت شود که خصوص شخصی را لعن کرده غالباً از برای او وجه متینی خواهد داشت بیقین، و چیزی بروی ظاهر شده خواهد بود که موجب لعن باشد، و باین معنی باید حمل نمود افعال علماء اهل ایمان را، و به عبث بروی طعن نباید زد، و او را در لباس این مطاعن از جمله ناقصان در خاطر جهال جلوه نباید داد، در حالتی که اصل سؤال از تحقیق از چیزی دیگر است.

- ۱۳- و اشنع شنایع افعال ایشان که غنا است مذکور ساخته (۱۲)
- ۱۴- این شهادت بر نفی و غیر مسموع است . و ایضا بمقتضای حدیث که سه ورق قبل ازین از کافی نقل شد از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام ، باید که اگر مؤلف پنجاه قسم بر این دعوی نفی یاد نماید آنرا باور نباید کرد . چه آن مؤمن لاین کجا قبول خواهد نمود که بدون ظهور موجب لعن جمعی را لعن کند . و ایضاً بمقتضای بعضی از احادیث دیگر که ذکر یافت این لعن لاین مذکور را که مؤمن هست هفتاد تاویل نماید ، اگر ثابت که لعن وی کرده ، و حال آنکه بشبوت نرسیده که این لاعنان خصوص شخصی معین را لعن کنند ، بلکه آنچه مسموع شده نسبت بیکی از فضلا که متهم بود به لعن کردن آنستکه می گفته که فلان سخن در فلان کتاب مذکور است و ظاهرش کفر است و قائل این سخن بقصد معنی ظاهر کافر و ملعون است (۵)
- ۱۵- ازین حدیث پیدا است که هر که را مؤمنان لعن کنند بدترین ناسمت و در ایمان بعضی از لاعنان این طائفه شکمی نیست . فافهم .
- ۱۶- آیا مراد از جماعت مذکوره کیان باشند که باین صفات مشهور باشند و بذکر جلی و سماع و رقص و باشعار مشتمله بر شطح و طامات و غنا و بآنچه بناقصان عباد و زهاد مؤلف سابقاً نسبت داد مشهور نباشند ای دریغ کاش این را مثالی (میزد) همانا ... (چند کلمه ای خوانده نشده است)
- ۱۷- این نوع درین روزگار در بلاد شیعه دیده و شنیده نشده که زهاد و عباد بر قسانون شرع انور کسی را که منسوب باهل علم باشد اذیت رساند بجهت زهد و عبادتش العیاذ بالله من هذه الدعوی فانها يشبه بالتدلیس (والخدعة و محض الافتراء)
- ۱۸- مگر دعوی وحدت وجود که عوام متصوفه بآن تفکک مینمایند غالباً (۱۲)
- ۱۹- مثل شنایع مذکوره متصوفه که بآنها متظاهرنند (۱۲)
- (پس ازواژه « متصوفه » داشته بود : « ولعن لاعنان ایشان - ۱۲ » سپس روی آن خط زده آن عبارت دیگر را زیر آن نوشته است) .